ایران ورزشی

www.iran-varzeshi.com

سال سیزدهم ■ شماره ۳۶۳۹ ■ پنج‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۸۸
۲۴ ربیع‌الاول ۱۴۳۱ ■ 11 Mar 2010 ■ No.3639

۱۲ صفحه
۲۰۰ تومان

2411200-07579-0003

مسابقه بزرگ پیش‌بینی نتایج لیگ برتر فوتبال
رجوع به صفحه ۱۲

۹ صفحه ویژه نامه پایان سال

دغدغه‌های رییسی که دنبال جهش است

پول نباشد همین‌جا که هستیم، می‌مانیم

متفاوت‌ترین مصاحبه سال با کاشانی

کار بزرگ دل بزرگ می‌خواهد

از زمین تا آسمان

فرهاد مجیدی گوارديولای استقلال

مربی سال: قلعه نویی

بدشانس‌ترین آدم دنیا هستم

اشک جادوگر را هیچ کس ندید

داستان‌های کریمی در سال ۸۸

۸ فروردین روز تلخی بود که همه چیز را باختیم

نکونام: آرزویم مربیگری تیم ملی است

۴ سال پیش در چنین روزهایی وقتی علی کریمی بازیکن تیم بایرن مونیخ بود در آلمان این عکس را به یادگار گرفت

۸ فروردین روز تلخی بود که همه چیز را باختیم

جواد نکونام: آرزویم مربیگری تیم ملی است

سعید زاهدیان
Saeed Zahedian

سال‌های قبل، شنبه‌ها و یکشنبه که بازی‌های اروپایی برگزار می‌شد ما هم خوشحال بودیم وقتی سایت Livescore را باز می‌کردیم تا نتایج بازی‌های باشگاهی را ببینیم. خیلی با دقت دنبال بازیکنان ایرانی در بوندس‌لیگا و لیگ برتر و لالیگا می‌گشتیم اما امروز برای ما لژیونر فقط یک معنا دارد: «جواد نکونام و البته کمی مسعود شجاعی!»

بی‌تردید حالا فقط جواد نکونام تنها بازیکن ایرانی فعال در اروپا است و هر هفته در ترکیب ثابت اوساسونا به میدان می‌رود. نکونام پس از ۴ سال بازی در اسپانیا، به یکی از عناصر تاثیرگذار این تیم تبدیل شده و روزهای خوبی را در اسپانیا سپری می‌کند. وقتی می‌خواهیم برای ویژه‌نامه نوروزی یک بازیکن خوب و مطرح را انتخاب کنیم، چاره‌ای جز این نداریم که صاف شماره جواد نکونام را بگیریم. کاپیتان دوم تیم ملی و بازیکن شماره ۶ اوساسونا که تازه بعد از بازی با تایلند به اسپانیا رفته، خیلی در حال و هوای نوروز و عید نیست و می‌گوید: «ما سال‌هاست عید نداریم!»

آقای نکونام سلام. می‌دانیم تازه به اسپانیا برگشتی و هنوز خسته‌ای ولی از قدیم گفته‌اند هر که بامش بیش برفش بیشتر! به هر حال شما تنها لژیونر موفق ایران هستی و دم عید زنگ خور موبایلت برای مصاحبه‌های نوروزی زیاد می‌شود.

■ نه... خواهش می‌کنم. دفعه قبل که زنگ زدید، تازه از هواپیما پیاده شده بودم و داشتم وسایلم را جمع و جور می‌کردم. الان در خدمت شما هستم. راستی یادم رفت چی سوال کردید.

گفتیم دم عید است و بازار مصاحبه‌های نوروزی هم داغ شده.

■ راستی چند روز تا عید مانده؟ ما چون بر مبنای تقویم اینجا برنامه‌ریزی می‌کنیم، مناسبت‌های ایران از دستمان در رفته و همه چیزمان با تاریخ اینجا هماهنگ می‌شود.

دقیقا هفته آینده پنج‌شنبه روز اول عید است... در اسپانیا برنامه‌ای یا مراسمی برای سال تحویل و عید ندارید؟

■ نه، روز اول سال هم مثل بقیه روزها است. باید برویم سر تمرین و در باشگاه باشیم. البته با تهران تماس می‌گیرم و سال جدید را به خانواده‌ام تبریک می‌گویم، فقط همین.

از اینکه روز اول سال جدید در کنار خانواده نیستی، احساس ناراحتی نمی‌کنی؟

■ این هم بخشی از مشکلات فوتبال حرفه‌ای است. سال‌های قبل که هنوز لژیونر نشده بودم و در ایران زندگی می‌کردم، معمولا در اردوی تیم ملی بودیم و بازی داشتیم و به همین خاطر نمی‌توانستیم لحظه سال تحویل کنار خانواده باشیم. الان هم که ۴ سال است در اسپانیا زندگی می‌کنم و عید بی عید (می‌خندد)!

برای خانواده شما حتما خیلی سخت است... اعتراضی نسبت به این مسأله تا به حال نداشته‌اند؟

■ سال‌های اول چرا، خیلی ناراحت می‌شدند اما الان عادت کردند. خیلی‌ها فکر می‌کنند که فوتبالیست‌ها فقط پول‌های کلان می‌گیرند و هیچ دغدغه‌ای ندارند اما دوری و غربت و تنهایی ما را نمی‌بینند. اگر یک سال در یک کشور بیگانه زندگی کنید می‌فهمید که کار ما چقدر مشکل است. من قبول دارم که از فوتبال پول خوبی به دست آوردم اما سختی‌های زیادی هم کشیدم.

در عوض ژانویه را در اروپا هستی و می‌توانی حسابی تفریح کنی.

■ باور می‌کنید در این ۴ سال من ژانویه اروپا را هم ندیدم، هر سال چند روز قبل از ژانویه لیگ‌های اروپایی هم تعطیل می‌شود و ما هم تا فرصت پیدا می‌کنیم، به ایران می‌آییم. در واقع هیچ سالی من ژانویه در اسپانیا نبودم ولی ژانویه هر چقدر خوب و دیدنی باشد به پای نوروز ما نمی‌رسد و جذابیت و زیبایی عید ایرانی‌ها را ندارد.

کمی در مورد سال ۸۸ صحبت کنیم... سالی که برای شما با یک اتفاق خاص همراه بود. بازی ایران و عربستان ۸ فروردین ماه برگزار شد. یادتان هست که در تعطیلات نوروز صد هزار نفر به ورزشگاه آمده بودند ولی ما بازی را باختیم؟

■ روز خیلی بدی بود، به جرات می‌توانم بگویم که تلخ‌ترین روز زندگی ورزشی‌ام بوده. ما باید بازی را می‌بردیم اما باختیم. البته از این جهت روز بدی بود که تماشاگران در مورد سرمربی تیم ملی رفتار مناسبی نداشتند و آن روز ما همه چیز را باختیم. اصلا توقع نداشتیم که تماشاگران با سرمربی تیم ملی اینگونه رفتار کنند و هنوز هم وقتی یاد آن مسابقه می‌افتم، بیش از آنکه بابت نتیجه بازی افسوس بخورم، بابت توهین‌هایی که به علی دایی شد متاسف می‌شوم.

حرف‌های شما درست است چون رفتار تماشاگران با علی دایی مناسب نبود ولی شکست تیم ملی در تهران و مقابل چشم صد هزار نفر به این سادگی‌ها قابل هضم نیست.

■ همه اینها درست است اما این اولین شکست علی دایی بود و ما برای صعود باز هم شانس داشتیم. عملا دیدید که اگر یکی از دو کره را برده بودیم، به جام جهانی می‌رفتیم. به هر حال روز خیلی تلخی بود.

اتفاقات آن بازی در روحیه شما تاثیر منفی نداشت و روی عملکردتان در اوساسونا اثر منفی نگذاشت؟

■ خیلی ناراحت بودم اما مدت‌ها است با خودم عهد بسته‌ام که اتفاقات خوب و بد فوتبال را فراموش کنم. وقتی به رئال گل زدم، مغرور نشدم و ۲۴ ساعت بعد آن را فراموش کردم. در مورد شکست مقابل عربستان هم همین کار را انجام دادم و آن را فراموش کرده‌ام.

شاید سال جدید و با شروع جام جهانی، حسرت آن مسابقه را بخورید که چرا ایران در جمع ۳۲ تیم حاضر در این تورنمنت بزرگ غایب است.

■ آرزوی هر فوتبالیستی بازی در جام جهانی است و من هم از این قاعده مستثنی نیستم. حتما با شروع جام جهانی افسوس می‌خورم چرا که خیلی دوست داشتم برای دومین بار جام جهانی را تجربه کنم. البته ما باید به جای این حرف‌ها، برای جام جهانی بعدی برنامه‌ریزی کنیم چرا که تا چشم بر هم بزنیم، جام جهانی بعدی از راه می‌رسد. وقتی الان به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم که با بلاژویچ در مقدماتی جام جهانی حضور داشتیم که حذف شدیم. با برانکو به جام جهانی رسیدیم و این دفعه هم که حذف شدیم. همه این روزها مثل چشم برهم زدنی گذشت. به جای فکر کردن به گذشته باید آینده را ببینیم و نگذاریم که کار به روز آخر بکشد و وقت‌مان تلف شود.

اینها که گفتی، همه در مورد روزهای تلخ سال بود... در مورد بهترین اتفاق سال ۸۸ هم صحبت کنیم بد نیست.

■ (کمی فکر می‌کند) الان این سوال را پرسیدی یک لحظه یاد مصدومیت دو سال قبل افتادم. خدا را شکر می‌کنم که یک سال در اوساسونا و تیم ملی بازی کردم و الان سالم و سلامت هستم. اینکه در آخرین روزهای سال، خدا به من سلامتی داده تا بتوانم به فوتبالم ادامه بدهم، جای شکر دارد و بهترین و خوشایندترین اتفاق زندگی‌ام است.

سال جدید را چطور می‌بینی... خیلی‌ها فکر می‌کنند که شما از اوساسونا جدا می‌شوی و به تیم دیگری می‌روی.

■ نمی‌دانم... خودم دوست دارم در اوساسونا بمانم.

یکی از سایت‌های اینترنتی از توافق اوساسونا و فنرباغچه در مورد انتقال تو به ترکیه نوشته بود. این مسأله صحت دارد.

■ خودم هم یک چیزهایی شنیدم اما نمی‌دانم چقدر مسأله جدی است. باید بروم باشگاه و ببینم چنین چیزی درست است یا نه. تا الان که چیزی به خودم گفته نشده و فقط در خبرها این مسأله را خواندم.

اگر سر سال تحویل پای سفره هفت‌سین باشی، به جز دعا برای سلامتی خودت و خانواده‌ات، چه آرزویی داری؟

■ آرزویم مربیگری در تیم ملی است.

از مربیگری نمی‌ترسی؟

■ مگر مربیگری ترس دارد؟

وقتی واکنش تماشاگران نسبت به علی دایی را می‌بینی، نظرت تغییر نمی‌کند؟

■ نه... من مربیگری را دوست دارم. دلم می‌خواهد به عنوان سرمربی تیم ملی حضور در جام جهانی را تجربه کنم. من تجربه بازی در جام جهانی را دارم و حالا تجربه مربیگری در این تورنمنت برایم یک رویا است.

حضور در اروپا و کار با مربیان مطرح تجربه خوبی برای شما بوده... حتما چیزهای زیادی یاد گرفتی که در آینده از آنها استفاده کنی.

■ من تمام مسائل را یادداشت می‌کنم. اگر در تمرین نکته‌ای می‌بینم، آن را می‌نویسم تا یادم نرود اما معتقدم که مربیگری یک روش و یک شیوه است. نمی‌شود از روی دست کسی تقلید کرد و موفق شد. ممکن است یک مربی تعویض کند و نتیجه بگیرد و یک نفر هم همان کار را انجام بدهد و شکست بخورد. هر آدمی ایده خاص خودش را دارد.

بعضی‌ها معتقدند که آدم باید ژن مربیگری داشته باشد.

■ قبول دارم و فکر می‌کنم ژن مربیگری در من هست.

حرف خاصی؟

■ نه. فقط پیشاپیش عید را به همه مردم تبریک می‌گویم و از آنها می‌خواهم که هنگام سال تحویل همه ورزشکاران را دعا کنند.

هفت سیبل سال ۸۸

نوروز با هفت سین مزه دیگری دارد. در کار روزنامه‌نگاری ورزشی هم همیشه عده‌ای سیبل هستند، سیبل انتقادها، سیبل مقصر دانستن‌ها، سیبل سوتی دادن‌ها، سیبل جریمه شدن‌ها و هزار نوع سیبل دیگر، اول مطلبی نوشتیم و سیبل‌هایی را معرفی کردیم که معمولا مورد هدف ما قرار می‌گیرند و به اصطلاح، بر و بچه‌های تحریریه روزی سه بار یعنی صبح، ظهر و شب از خجالت انتقاد و پیله کردن و مو رو از ماست کشیدن و مقصر شکست دانستن و غیره‌شان درمی‌آیند، بعد در غار تنهایی خود نشستیم که ای بابا جنبه داشته باشید یک بار هم این سوزن رو توی تن خود فرو کنید حالا که این همه جوالدوز و میخ با چکش زدید به تن ورزشی‌ها، بنابراین تصمیم گرفتیم حسابی از خجالت اهل تحریریه خودمان دربیاییم و البته هدف، طنز و نشاندن یک لحظه لبخند روی لبان شماست.

سیبل اول، حمید رضا افتخاری

حمیدخان استعدادهای فراوانی دارد؛ از تخصص شیمی که در آن رشته فوق‌لیسانس گرفته و در عمرش تنها کاری که نکرده در تخصص اصلی‌اش بوده تا تهیه کنندگی رادیو و روزنامه‌نگاری و آب حوض کشیدن و لحاف‌دوزی و غیره. بگذریم اما مهمترین استعداد حمیدخان ما چاق شدن است. بهترین لذت زندگی‌اش هم خوردن است آن هم نان و ماست هر روزه برای ناهار، اصلا غمتان نباشد که رضازاده جانشین ندارد. ایران ورزشی به اصحاب وزنه‌برداری قول می‌دهد اگر چند سال روی این استعداد بکر کار کنند سیصد کیلو رو با یکدست، یکضرب می‌زند به شرط اینکه سیصد کیلو غذا تهیه شده و حمید هم دو، سه روزی غذا نخورده باشد، اگر از حال و روز امروزش بخواهید و حرف پولاد سرد بیاید من خودم قول می‌دهم بعد از سه سال تمرین شبانه‌روزی ۲۶۳ گرم رو دو ضرب بزند. وزن تقریبی ۱۲۰ کیلو، تنها رقیب جدی در ایران ورزشی، مسعود فراگزلو با صدگرم بالا یا پایین. استعداد چاقی تا ۱۶۰ کیلو در صورتی که روزی شصت بار سردبیر صدایش نکند و سوتی‌های فراوان سرویس ورزش‌ها را به رخش نکشد و حمیدآقا از خجالت گوشت تنش آب شود. حمید البته پشت اون هیکل گوگوری مگوری قلبی از طلا داره و ۲۴ ساعته آماده به کار و قوت قلب ما.

سیبل دوم، سعید زاهدیان

تکلیف سعید زاهدیان که روشنه. کشته ما رو از بس رفته سر کمد سردبیر و به بیسکویت‌ها و شکلات‌ها پاتک زده. خدا نکند سردبیر حواسش نباشه، شصت دفعه صفحه یک رو عوض می‌کنه. من که فکر می‌کنم قبلا توی رنگ فروشی کار می‌کرد، غفلت کنی یک سطل رنگ می‌ریزه توی صفحه اول. البته رنگ که چه عرض کنم رنگین‌کمان. اگه بخواد تیتر یک هم بده روز بعد از چاپ روزنامه به نتیجه می‌رسه. خوش قلبم، با هوش، با تجربه اما اگر بخواهند از حواس پرت‌ترین خبرنگار دنیا مجسمه‌ای اندازه مجسمه اون آقاهه که پنجاه ساله توی میدان حر داره با سوسماره دعوا می‌کنه بسازند، شک نکنید که او با فاصله زیادی نفر ممتاز خواهد شد، تازه اگر مدال طلای المپیک را در رشته دیر سرکار آمدن نگیرد. از حواس‌پرتی آقاسعید همین بس که اگر ماشین‌شو توی خیابان خرمشهر پارک کنه، شب موقع رفتن توی پارکینگ استادیوم آزادی دنبالش می‌گرده. یکی از شاگردان آقا سعید که روزگاری به ما در ایران ورزشی افتخار همکاری داده بود و امروز خودش خبرنگاری توانمند محسوب می‌شود در یک قلم شیرین کاری در عرض یک ساعت هفتاد و سه بار میس‌کال روی گوشی مجتبی جباری انداخته بود تا از او مصاحبه بگیرد، کار به جایی رسیده بود که بعد از تماس هفتاد و چهارم و انجام مصاحبه، آقا مجتبی به سعید زاهدیان دبیر فوتبال ما زنگ زده بود و خواسته بود تندیس قفل طلای ناپلئون بناپارت را به این خبرنگار سمج اهدا کنند و البته ما هم هفته‌ای سه گوشی تلفن سوخته روی دستمان می‌ماند. فقط امیدوارم هیچ وقت سعی نکنید آن آقای خبرنگار را بپیچانید که تا شصت روز مثل پزشکی که روزی چند بار به بیمارش توصیه می‌کنه داروهایش را منظم بخوره روزانه سیصدبار به شما زنگ می‌زنه تا رویتان کم شود و با او مصاحبه کنید. دوستتان دارم.

سیبل سوم، پیام یونسی‌پور

پیام در واقع یک نویسنده دوگانه‌سوز است. روزهایی که بنزین زده باشد خوشحال و خندان از دم در موسسه با همه می‌گوید و می‌خندد تا روی پشت بام موسسه که محل استقرار پرندگان خیابان خرمشهر است، روزی هم که از دنده چپ بلند شده باشد در ایران ورزشی هیچ‌کس از تیغ تیز انتقاداتش در امان نیست چه خبرنگارهای زیر دستش باشند چه بازیکن‌های تیم‌های لیگ برتری. سردبیر بیچاره وقتی پیام قاط می‌زنه اونقدر که از اون می‌ترسه از مادر زنش نمی‌ترسه. قلم پیام اونقدر خوشگله که سردبیر به همه تازه‌کارهای تحریریه توصیه می‌کنه برای یادگیری، مطالب اون و سعید رو با دقت بخوانند. در مصاحبه هم نامبروان محسوب می‌شه مثلا اگر روبروی علی دایی نشسته باشه مصاحبه رو با این سوال شروع می‌کنه که کمبوجیه وقتی می‌خواست به رم حمله کنه با لشکرش سوار سیم تلگراف بلغارستان شد، به نظر شما چه ارتباطی بین تیم ملی بلغارستان، خط حمله کمبوجیه و باشگاه رم وجود دارد؟ یا می‌پرسد آلفرد هیچکاک در فیلم قاتلین نی‌نی کوچولو پیام فیلمش رو در سکانس پایانی از قول پیر زن اینگونه بیان می‌کند که گنجشک اشی مشی لب بوم ما نشین فکر نمی‌کنید یکی از دلایل باخت تیم ملی به عربستان این بود که بازیکن‌های عربستان در زمین هنگام مصدومیت فیلم بازی می‌کردند.

و سوال سوم بی‌شک این است؛ هانس کریستین اندرسون در کتاب دیوید کاپرفیلد نوشته تنبلی کار زشته فکر نمی‌کنید پرسپولیس امروز به احمدرضا عابدزاده بیشتر از دیروز نیاز داشته باشد و ...

سیبل چهارم، جعفر برزگر

اگر دایی نماینده یونسکو در ایران است جعفر هم نماینده علی کریمی در ایران ورزشی است. اصولا جعفر آنقدر از بازی کریمی خوشش می‌آید که اگر روزی علی کریمی با دست تخت سینه همه بازیکنای سایپا بکوبد و دو تا دست و شش تا پا رو بشکنه، از نظر جعفر داور حتی نباید لپ کریمی رو بکشه چه برسه به کارت زرد و قرمز. جعفر اعتقاد دیگری هم دارد. او فکر می‌کنه کریس رونالدو و رونالدینیو و علی کریمی در یک روز و یک بیمارستان به دنیا اومدن و پرستارها اونها رو اشتباهی عوض کردن و گرنه علی کریمی امروز در رئال و میلان بازی می‌کرد. کریس رونالدو در استیل آذین.

جعفر البته نیروی پرکاری هم هست و اگر کاغذ به مقدار کافی دم دستش باشه تا سه صفحه روزنامه رو یک تنه حریفه، سرمربی تیم ملی ایران ورزشی که در مسابقات این موسسه قهرمان شد و در کل مرد آمار روزنامه، مثلا اگر از او بپرسید روز دربی استقلال و پرسپولیس چند نفر از تماشاگران عطسه کردند یا اینکه چند نفر ساندویچ خوردند فوری دفتر آمارشو ورق می‌زنه و آمار دقیق می‌ده.

سیبل پنجم، حسین حیدری

حسین بمب روحیه تحریریه است. اگر بخواهیم یک روز کاری حسین را توصیف کنیم اینجوری می‌شه؛ صبح یک ساعت جوک و تیکه انداختن به همه و شوخی با کل فوتبالیست‌ها، یک ساعت تلفن به تمام خبرنگارهای شهرستانی ایران ورزشی، یک ساعت جوک و شوخی، یک ساعت نوشتن مطلب، یک ساعت خنده و شوخی، دوباره یک ساعت مصاحبه و گزارش گرفتن، یک ساعت ناهار همراه با شوخی و تیکه انداختن به بچه‌ها، یک ساعت کار و الی آخر.

حسین حیدری اگر یک هفته سر کار نیاید دوز روحیه بچه‌های تحریریه پایین می‌آید و همه منتظرند تا اون زودتر برگرده. از نظر حیدری، علی دایی فوتبالیستی است که نباید هیچ وقت وارد این عرصه می‌شد، پرسپولیسی تیر و البته متخصص لیگ یک، بعضی وقت‌ها خبرهای لیگ یک رو از افرادی در شهرستان می‌گیره که به عقل جن هم نمی‌رسه، مثلا از افسر نگهبان پلیس راه شهرستان برازجان که اتفاقی به همراه پسرخاله‌اش رفته استادیوم خبر می‌گیره که دو تیم اوضاعشون چطوره یا چه کسی دقیقه چند کارت گرفته. حسین در مجموع عنصری دوست‌داشتنی محسوب می‌شه اما اگر سردبیر هر نیم ساعت ترمزش رو نکشه از صبح تا شب می‌خواد بچه‌ها رو بخندونه. شاید هم حسین فکر می‌کنه ما حقوق می‌گیریم تا هر نیم ساعت به یک بهانه‌ای اونو ساکت کنیم.

سیبل ششم، جواد حسینی

جواد در اصل یک خبرنگار همه فن حریفه. بیچاره اون حوزه‌ای که ما جواد رو بفرستیم تا ازش خبر بگیره. مثلا اگر بفرستی از اسم سرمربی تیم ملی جلوی فدراسیون خبر بگیره، لحاف و تشک می‌بره، شب هم همون جا دم در می‌خوابه تا بالاخره به خبر موثق پیدا کنه. به معنی واقعی کلمه یک خبرنگار سیریش و کنه، ماهی صد هزار تومان پول موبایل می‌ده از بس به امیرخان و منصورخان و پرویزخان و عزیز محمدی و غیره و ذلک زنگ می‌زنه. جواد اصل توهم هم به حساب می‌آید. یک دکمه بهش بده تا یک کشتی مانتو و شلوار تحویلت بده. یک کلمه خبر بهش بگو اونقدر پیگیری می‌کنه تا طرف رییس باشگاه، سرمربی یا بازیکن به تمام کارهای انجام داده و نداده اعتراف کنه. طرف دو ره بیشتر نداره یا جواب جواد را بدهد یا قید فوتبال رو بزنه و مثلا به جزایر کومور یا ماداگاسکار پناهنده شه که موبایلش آنتن نده. تازه اگر جواد جاشونو پیدا کنه کل اقیانوس هند و اقیانوس اطلس و تمام دریاهای آزاد رو شنا می‌کنه تا سوالشو بپرسه و گزارش رو تکمیل کنه، شاهکار یازده جفت چشم و ابرو که بیچاره فیروز کریمی چند سال هر وقت یاد تیترا می‌افته گریه‌اش می‌گیره، کار همین جواد خان بود که نوشته بود استقلال چه بازیکنانی را نمی‌خواد و در لیست فروش هستند.

جواد یک نام دیگر هم در تحریریه داره، آقای حاشیه، اگر یک تیم به حریفش سی گل بزنه اما مثلا در کیف پزشک تیم یک باند کثیف باشه یک هفته طرف بخت برگشته رو سوژه می‌کنه. اصولا جواد استعداد فراوانی در نوشتن مطالب شکایت خور دارد و اخلاقش هم در بین تحریریه تکه و همه شیفته اخلاق خوشش هستند. اگر روزی خواستید ایران ورزشی در عرض ۲۴ ساعت به خاطر تعدد شکایت‌ها بسته شود کافی است صبح همون روز جواد رو به عنوان سردبیر معرفی کنید. آقا جواد جدیدا صاحب لپ تاپ شده اما هر خط خبر رو ۶ ساعته تایپ می‌کنه و البته فکر می‌کنه لپ‌تاپ وسیله‌ای است که زیر چرخ‌ماشین می‌گذارند تا چرخ پنچر را عوض کنند و آخرین خصوصیت جواد اینه که مثل تراکتور کار می‌کنه البته تراکتوری با لهجه مشهدی از چهار صبح تا دوی نیمه‌شب و در این زمینه تنها کسی است که می‌تونه با وصال خان روحانی در رینگ بوکس پر کاری مسابقه بده.

سیبل هفتم، امیر اسدی

ناف امیر رو با مقاومت سپاسی از نوع مربیگری مهابادی و محمودخان یاوری با شاهینش و البته منصورخان پورحیدری بریده‌اند. بد استقلالی به حساب می‌آد اما مثل جواد حسینی چشمش شور نیست. هنوز یادمه پرسپولیس با سپاهان در روز آخر لیگ دو سال پیش برای تعیین قهرمانی می‌جنگید و همه با التهاب بازی رو می‌دیدند و کری‌خوانی می‌کردند. جواد حسینی هم درست دقیقه ۹۵ شروع کرد روی مخ پرسپولیسی‌ها راه رفتن که به دو دقیقه نکشید فریاد پرسپولیسی‌های روزنامه نزدیک بود تمام شیشه‌های موسسه رو بشکنه. رنگ جواد مثل لبو قرمز شد و تا یک ماه سوژه تحریریه بود. فقط کافی است جواد پیش‌بینی کنه مثلا استقلال ۶ گل به یک تیم می‌زنه. امکان نداره در اون بازی کمتر از چهار گل نخوره. البته اوج هنر امیر اسدی در این دو سالی که با ماست همکاری با مهدی عربشاهی و حمید عرب برای سر کار گذاشتن یکی از خبرنگارهای تازه‌کار و کارآموز بود که می‌خواست با یک نفر مصاحبه کنه. این سه نفر یک ساعت تمام به اسم اون شخص با خبرنگار تازه‌وارد ما مصاحبه کردند و با این حربه که شماره تلفن موبایل حمیدعرب رو بهش دادند و گفتند آقای فلانی است. نتیجه چه شد خبرنگار صفر کیلومتر ما موبایل حمید که دو متر باهاش فاصله داشت رو گرفت و یک مصاحبه مفصل انجام داد و وقتی تلفن رو قطع می‌کنه تازه خنده بچه‌ها دوزاریش رو می‌اندازه. سردبیر هم از خجالت اون سه نفر درآومد و حسابی جریمشون کرد. امیر فوتبالیست خوبی هم هست و برخلاف حمید افتخاری که روزی یک ترازو رو می‌سوزونه سر جمع چهل کیلو هم نیست.

اول و آخر هرچی سیبله